فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc527411120)

[اشاره 2](#_Toc527411121)

[نگاه تازه: ارتباط هیئات نفسانیه با افعال در قسم اول نیز با واسطه می‌باشد 3](#_Toc527411122)

[نکته: رابطه ملکه عدالت با ملکات سه‌گانه سخاوت، حکمت، عفت 4](#_Toc527411123)

[هوای نفس حاکم تشکیل ملکات شرور 4](#_Toc527411124)

[کلام مرحوم علامه طباطبایی 6](#_Toc527411125)

[جمع‌بندی 7](#_Toc527411126)

[مراتب ملکه: (ادامه بحث گذشته) 9](#_Toc527411127)

[مرتبه اول: عصمت 9](#_Toc527411128)

[مرتبه دوم: تالی تلو عصمت 9](#_Toc527411129)

[مرتبه سوّم: وجود ملکه همراه با لغزش‌های نادر 10](#_Toc527411130)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

### اشاره

در مبحثی که در جلسه گذشته مطرح شد موضوع بسیار مهمی طرح شد که چندان اختصاص به شرع و فقه ندارد و آن مبحث این بود که ملکات و هیئاتی که موجب صدور پرشتاب و بدون رویه افعال می‌شود از یک منظر کلی می‌توان این‌ها را به دو قسم تقسیم کرد:

الف) ملکاتی که اولاً و بالذات با آن افعالی که صادر می‌شود مسانخت دارند؛ به‌عبارت‌دیگر هیئات درونی و نفسانی که بر اساس مبادی فکری و ... شکل می‌گیرد و مسانخت بالذات و مستقیم با یک سلسله افعال دارد که این نوع اوّل است.

ب) اما نوع دیگر از هیئات نفسانیه و احوال روحی است که منشأ صدور افعال با شتاب و سرعت می‌شود لکن مستقیم با آن افعال مسانخت بالذات ندارد بلکه آن هیئات نفسانیه یک واسطه خورده و بر روی یک امور کلانی قرار می‌گیرد که آنها منطبق بر افعال می‌شوند.

مثال برای نوع اوّل همان هیئت نفسانیه‌ای است که در یک مجتهد پدید آمده و ملکه استنباط می‌باشد، این ملکه استنباط فقهی یک هیئت راسخه‌ای است که مستقیم مسانخت دارد با اجتهاد در این باب و آن باب و ... و مثال دیگر ملکه مهارتی همچون رانندگی، شنا و موارد دیگری از این قبیل می‌باشد که به نحوی با افعال –یک فعل خاص و یا یک مجموعه افعال- مسانخت مستقیم دارند و به می‌توان آن را به یک نخ تسبیح تشبیه کرد که این حال نفسانی را با این اعمال متّصل کرده است. البته گفت شد که این ملکات ممکن است ملکات جزئی و کوچک باشد و ممکن است ملکات کلی‌تری باشد و همچنین ممکن است یک ملکه بسیط باشد و ممکن است ملکه مرکّبی باشد که به‌طور کل برای این ملکات سلسله‌مراتبی در قسم اوّل وجود دارد.

اما در قسم دوّم مقول از نوع دیگری است و لو اینکه حال آن یک هیئت نفسانیه می‌باشد اما این هیئت نفسانیه در همان مثال‌های عرفی هم که گفته شد بر روی این قرار گرفته است که مثلاً این شخص دارای فرماندهی می‌باشد و آن حالت اطاعت از فرمانده در او ریشه دوانده است، ابتدائاً مطیع نبوده اما با تمرین مستمر الان مطیع این فرمانده است که حال این اطاعت ممکن است از خوف، شوق یا عشق و دیگر احوالی که در همه جا متصوّر است باشد که بالاخره این شخص بر مدار او خود را تنظیم کرده است به هر دلیل و عاملی. این هیئت که عبارت است از هیئت اطاعت، دلدادگی و فرمان‌پذیری، این یک هیئت نفسانیه و یک ملکه است، یک هیئت راسخه است که این هیئت راسخه موجب می‌شود تا آنچه آن شخص فرمان می‌دهد انجام دهد و لو اینکه هنوز نسبت به خودِ آن فعل ملکه ندارد اما این هیئت کمک می‌کند که با سرعت تا او می‌گوید این شخص عمل کند. در اینجا هیئت نفسانی و حال روحی بر روی یک مقوله‌ای قرار گرفته است که از مقولات مستقیم همچون فعل خاص و رفتار خاصی نیست که در رانندگی و ... وجود داشت، بلکه این هیئت بر روی علاقه به آن شخص و فرمان‌پذیری نسبت به او قرار گرفته است و این فرمان منطبق می‌شود بر اینکه افعال مختلفی را امر و نهی کرده و این شخص این افعال را انجام داده است. انواع متنوّع و اقسام و اجناس مختلفی در ذیل فرمان او می‌باشد چرا که وقتی فرمان او منطبق بر فعلی بشود این فعل آسان‌تر از او صادر می‌شود.

منتهی در اینجا این نکته وجود دارد که اگر فرمان‌های ثابت وجود داشته باشد عملاً به‌تدریج نفس فعل هم موجب می‌شود تا ملکه‌ای برای شخص پدید آید مثل اینکه ملکه‌ای پیدا می‌شود که شخص نماز خود را بخواند، اگر این ملکه مستقیم فعل هم نباشد ملکه‌ای بر روی فرمان او است که بر این فعل منطبق می‌شود که البته همان‌طور که گفته شد وقتی که شخص عملی را بنا بر همان فرمان تکرار کند به‌تدریج نفس فعل هم برای او ملکه می‌شود و مثلاً نماز خواندن برای او یک امر عادل و طبیعی می‌شود و یا هر چیز دیگری از این قبیل، اما در اینجا در واقع ملکه اصلی او با فعل رابطه مستقیم ندارد بلکه بالعرض می‌باشد گرچه با تکرار این فعل هم خودش می‌تواند بشود ملکه بالذات و مستقیم او، یعنی به‌عبارت‌دیگر به واسطه آن ملکه بالعرض یک ملکه بالذات این‌چنینی برای او پدید آید همچون ملکه نماز، روزه، حج و موارد دیگری این‌چنینی، اما این جزء آن ملکه اصلی نیست بلکه آنچه در حالت دوّم اصل می‌باشد این است که ملکه فرمان‌پذیری در او وجود دارد و هیئت و حالت فرمان‌بری در این شخص وجود دارد.

آنچه گفته شد قسم دوّم بود و تکرار آن به این جهت بود که این تحلیل نه در مباحث فلسفی به این شکل وارد شده است و نه در مباحث فقهی.

این ملکه‌ای که در حال حاضر در مباحث فقهی به‌عنوان عدالت و یا در مباحث معارفی با عنوان تقوی و اطاعت و ... گفته می‌شود این‌ها همه ملکات هستند، ملکاتی همچون اطاعت خداوند، تقوی، خویشتن‌داری، تسلیم و ... این مفاهیمی که در شریعت آمده است همه از همین قبیل می‌باشند و این‌ها مفاهیمی هستند که حالات نفسانی در انسان شکل می‌گیرد و به صورت مقول به تشکیک می‌تواند تصاعدی تقویّت شده و تمام این‌ها بر روی توجّه به مولی و فرمان‌پذیری و عناوین دیگری از این قبیل قرار می‌گیرد. منتهی اینکه آن فرمان چیست، هر چه می‌خواهد باشد.

# نگاه تازه: ارتباط هیئات نفسانیه با افعال در قسم اول نیز با واسطه می‌باشد

تا اینجا همین دو قسم است که البته ممکن است در نگاه و تحلیل جدیدتری کسی قائل شود که در عدالت به معنایی که قبل از شرع باشد (عدالت عقلی و عقلایی) در آنجا هم این امکان وجود دارد که کسی همین را بگوید به این معنا که در آنجا هم همین «وضع الشّیء فی موضعه» باشد و مرجع تشخیص دهنده اینکه آیا موضع شیء است یا خیر عقل می‌باشد و در واقع عدالت اخلاقی، عقلایی و یا عقلی قبل از اینکه شرع در کار باشد به صورت ابتدایی خود همین مطلب است، به این معنا که ابتدا نفس تسلیم عقل می‌شود و عقل در آنجا حکم می‌کند که چه چیزی خوب است و چه چیز بد است، منتهی در آنجا حاکم درونی می‌باشد. پس هدف در اینجا از بیان این مطلب این بود که در همان قسم اوّل نیز مکانیزیمی از همین قبیل قسم دوّم وجود دارد با این تفاوت که آن مکانیزم درونی می‌باشد و عامل بیرونی برای آن وجود ندارد.

توضیح مطلب اینکه در قسم اوّل که افعال با ملکات مسانخت بالذات دارند، در آنجا نیز در واقع می‌شود گفت یک ساز و کار و مکانیزم پیچیده عقلی وجود دارد منتهی از آنجایی که بسیار درهم‌تنیده و درونی می‌باشد این صورت مستقیم تلقّی می‌شود و الاّ در آنجا هم به این صورت است که انسان نسبت به اینکه عقل چیزی را «وضع الشیء فی موضعه» می‌داند و آن را مناسب می‌پندارد، سپس هرچه این تقویت می‌شود به سمت آن می‌رود که هیئت نفسانیه‌ای پیدا می‌شود که تسلیم عقل می‌باشد و عقل حکم می‌کند که جود و سخاوت خوب است، شجاعت و کرامت خوب هستند و... که این‌ها حکم عقل است و پس از اینکه عمل تکرار می‌شود این‌ها به صورت یک عمل عادی در می‌آیند. پس در واقع در همان قسم اوّل نیز این تسلیم عقل شدن می‌باشد که این افعال تولید می‌شوند منتهی همان‌طور که گفته شد در قسم اوّل همه حاکم‌های درونی می‌باشند و لذا این مکانیزم کمتر توجّه می‌شود اما در مورد شرع و حاکم بیرونی این حالت واسطه تا حدودی بهتر خود را نشان می‌دهد.

این مطلب در واقع می‌تواند نکته تکمیلی بحث گذشته باشد که در واقع با این نگاه تمام ملکات افعالی که از انسان صادر می‌شود قبل از این یک ملکه و هیئتی است که انسان را تسلیم حاکمی کرده است که این حاکم یا درونی است (قسم اوّل) و یا حاکم بیرونی است (قسم دوّم) و آن حاکم هم می‌تواند حاکم خیر یا شر باشد که نتیجه آن ایجاد ملکات خیر یا شر می‌باشد.

## نکته: رابطه ملکه عدالت با ملکات سه‌گانه سخاوت، حکمت، عفت

در اینجا این نکته به نظر ضروری به نظر می‌رسد که سخاوت چیزی جدای از عدالت نیست و با توجه به آنچه در بالا عرض شد سخاوت نیز همان «وضع الشّیء فی موضعه» می‌باشد، آنچه در مورد عدالت گفته می‌شود که جمع بین آن دو است به این معنا است که همه آن موارد با هم وجود داشته باشند و عدالت جنس می‌باشد و چیزی جدای از آنها نیست لکن وقتی جمع باشد آن عدالت به آن معنا می‌آید. پس با توجه به این نکته مشخص شد که سخاوت به تنهایی یعنی «وضع الشّیء فی موضعه»، عفّت به تنهایی یعنی «وضع الشّیء فی موضعه» و حکمت نیز ... در همان‌جا نیز «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»[[1]](#footnote-1) نیست بلکه در اینجا امارت عقل را پذیرفته است و به دلیل همین پذیرش امارت عقل مبدل به سخاوت و شجاعت و حکمت شده است و هنگامی که همه این‌ها جمع شده است امارت را پذیرفته است که نتیجه آن عدالت به معنای خاص جمع این سه شده است. در اخلاق عدالت دو معنا دارد؛ یک معنای آن جنسی است که در تمام این اقسام می‌باشد و یک معنای خاص دارد که یعنی جمع این سه مورد و این بحثی است که در اخلاق باید به آن توجه بشود.

### هوای نفس حاکم تشکیل ملکات شرور

در مقابل خیرات که واسطه و حاکم آن عقل می‌باشد هوای نفس قرار دارد که منجر به شرور می‌باشد و در نتیجه عقل از مدار خارج می‌شود، در این حالت این هوای نفس برای شخص امارت پیدا کرده است و این امارت است که ملکه فعلی را درست می‌کند که مواردی همچون غضب، شهوت و ... را منجر می‌شود. این تحلیل عمیق‌تری است که در اصل بحث می‌باشد؛ اما در اینجا این نکته اخیر ضمن اینکه کاملاً یک تحلیل فلسفی دقیق می‌باشد عمده مسأله همان بحث است که در ملکات شرعی ملکه‌ای که در انسان شکل می‌گیرد پایه این ملکات تقوی و ورع و ... همان حال نفسی تسلیم مولی شدن می‌باشد که آن حال منطبق بر افعال می‌شود و البته ادامه آن افعال در بسیاری از موارد منجر به ملکه خاص فعل می‌شود، لکن در بسیاری از موارد این ملکه خاص هم نیست بلکه انواع افعالی است که انسان ممکن است در سال یک بار انجام دهد اما آن ملکه پایه برای امتثال این امر همان تسلیم مولی شدن و فرمان او بردن می‌باشد، این هیئت تسلیم و پذیرش و فرمان‌بری است که این افعال را راحت کرده است و نتیجه آن صدور این افعال می‌باشد که البته مراتب و درجات دارد.

در نکته اخیری که امروز گفته شد مطلبی که وجود داشت این بود که در قسم اوّل نیز به نوعی وساطت حاکم وجود دارد اما وساطت این حاکم عقل در خیرات و هوای نفس در شرور می‌باشد، این مکانیزم و ساز و کار شکل‌گیری ملکات به این صورت است فلذا باید این دو قسم را به‌خوبی شناخت:

1. ملکاتی که با افعال رابطه مستقیم‌تر و بالذات دارند و ساز و کار آنها حاکم درونی و ... می‌باشد که در آنجا عقل واسطه بوده و شخص تشخیص می‌دهد.
2. ملکات و احوال نفسانیه‌ای که بر روی تسلیم امر یک حاکم بیرونی قرار می‌گیرد از قبیل مولی که آن حال تسلیم پرتویی می‌افکند بر فرمان‌هایی که داده است و لو اینکه در این فرمان‌ها ملکه فعلی وجود ندارد اما این حالت تسلیم این اوامر و افعال را در برمی‌گیرد و البته در بسیاری موارد همین تسلیم بودن موجب می‌شود تا ملکه فعل هم شکل بگیرد.

پس همان‌طور که گفته شد تمامی مفاهیمی همچون تقوی، تسلیم و اسلام و ... یک مجموعه‌ای است که ریشه همه این‌ها همان حاکم واسطه می‌باشد. مثلاً مفهوم تقوی که یک مفهوم کلیدی در آیات و روایات ما می‌باشد و از اهمیت بالایی نیز برخوردار است یک ملکه و یک هیئت نفسانیه است که این هیئت نفسانیه همان ترس از خدا و خوفی است که مرحوم خوئی و دیگران نیز گفته‌اند که این همان هیئت می‌باشد اما این هیئت موجب می‌شود که بالعرض منطبق بشود بر اینکه نماز بخواند و روزه بگیرد، شرب خمر نکند، غیبت نورزد، حسادت نکند و ... که تمام این‌ها محصول همان فرمان‌پذیری می‌باشد و به دنبال آن در بسیاری از این موارد ملکات فعلیه هم حاصل می‌شود.

### کلام مرحوم علامه طباطبایی

این تحلیل بود که راجع به عدالت و ملکاتی از این قبیل در فضای شرع گفته شد و از همین‌جا مشخص شد که آنچه در کلام مرحوم علامه طباطبایی آمده است که در ذیل این آیه ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾[[2]](#footnote-2) عبارتی دارند با عنوان «کلامٌ فی العدل» که در آنجا راجع به عدل مطالبی فرموده‌اند و در اواخر این بخش فرموده‌اند «چون عدالت فقهى هیأتی است نفسانى كه آدمى را از ارتكاب كارهايى كه به نظر عرف متشرع گناه كبيره است بازمی‌دارد و اما ملكه عدالت در اصطلاح اخلاق ملكه راسخ به‌حسب واقع است نه به نظر عرف» «و هذا هو الذي نسميه في فن الفقه بملكة العدالة و هي غير ملكة العدالة بحسب اصطلاح فن الأخلاق فإن العدالة الفقهية هي الهيئة النفسانية الرادعة عن ارتكاب الكبائر بحسب النظر العرفي و التي في فن الأخلاق هي الملكة الراسخة بحسب الحقيقة.»[[3]](#footnote-3) که ایشان می‌فرمایند آن رسوخی که در مواردی که در جود و سخاوت و ملکات و یا عدالتی که جامع آنها است در اخلاق گفته شده است آن رسوخ به‌حسب الحقیقه است یعنی یک امر حقیقی ریشه‌دار است اما در تقوای شرعی این به‌حسب عرف می‌باشد که البته این کلام چندان واضح نیست و یک احتمال این است که رسوخ و ردع و ... در آنجا به‌حسب عرف می‌باشد اما در اخلاق این رسوخ و ردع این اوصاف به‌حسب الحقیقه می‌باشد یعنی یک وصف ریشه‌دار حقیقی می‌باشد اما در شرع ریشه‌دار و حقیقی نبوده بلکه به‌حسب عرف می‌باشد. البته به نظر می‌رسد که این فرمایش ایشان چندان معتبر و مطمئن نمی‌باشد و همین تحلیلی که در بالا عرض شد می‌بایست گفته شود و در مجموع این‌ها با هم تفاوت چندانی ندارند و به‌طور کل این ملکاتی که در اخلاق آمده است و آنچه در شرع آمده است روح هر دو همان هیئات نفسانیه‌ای است که رسوخ پیدا کرده و متعلّق به افعال یا ترک‌ها می‌شود منتهی گاهی انسان در اخلاق قبل از شرع حرکت می‌کند به این معنا که هیچ عامل بیرونی وجود ندارد و فقط عامل درونی که عقل و عرف می‌باشد برای انسان داوری کرده و همراه او است که این یک صورت است و صورت دیگر این است که انسان در شعاع شرع قرار می‌گیرد که شرع نیز بسیاری از مواردی که در اخلاق است می‌پذیرد و در برخی موارد هم اصلاح و تکمیلی انجام می‌دهد، یعنی گاهی مواردی را کم می‌کند (که البته بسیار اندک است) و گاهی مواردی را اضافه می‌کند که از این موارد بسیار زیاد است و عقل به تنهایی قادر به مصالح و مفاسد آنها نیست. مکانیزم در هر دو یک مسأله است منتهی با این تفاوتی که گفته شد و اینکه گفته شود آن به‌حسب عرف است و این به‌حسب حقیقت چندان قابل قبول نیست و واقع همان دو سنخی بود که در اینجا گفته شد به علاوه تحلیل آخر که در اینجا به نوعی واسطه می‌خورد اما این واسطه خفی و درونی می‌باشد اما در قسم دوّم که شرع می‌باشد واسطه همان شرع و مولی می‌باشد و سخن مولی هم گاهی منطبق با آن چیزی است که عقل قبل از شرع می‌فهمد و گاهی هم تفاوتی با آن دارد.

البته اگر مقصود مرحوم علامه نیز این چیزی باشد که بنده عرض کردم می‌توان آن را پذیرفت اما کلام علامه به‌گونه‌ای است که گویا یکی به‌حسب العرف است و یک مسأله معمولی و بی‌اعتبار است و این به‌حسب الحقیقه می‌باشد که ما در اینجا معتقدیم که هر دو حقیقت است منتهی با این تفاوتی که عرض شد.

توجه بفرمایید که تمام عرایض تاکنون این بوده است که آن صدور الفعل بسهولةٍ می‌باشد منتهی در یک موضع مستقیم می‌باشد و در موضع دیگر به واسطه فرمان مولی است (البته این تفاوت در ظاهر است و الا در واقع که همه جا به فرمان مولی است).

سؤال: حتی در جایی که فرمان مولی است بعضی اوقات برخی از افراد با علم به اینکه فرمان مولی است انقیاد می‌کنند اما با زحمت.

جواب: بله عرض شد که این یک واقعیّت است لکن تحلیل نهایی ما در اینجا این است که ملکات اولاً و بالذات هیئات نفسانیه به «تسلیم به حاکم شدن» تعلّق می‌گیرد و بعد در پرتوی این تسلیم به افعال تعلّق می‌گیرد و آن وقت این افعال –در هر دو قسم- به این‌گونه است که گاهی بر اثر ممارست در یک فعل خاص صورت ملکه این پیدا می‌کند و گاهی چنین ملکه‌ای پیدا نمی‌شود و آن فعل همیشه به صورت با واسطه انجام می‌شود. آنچه گفته می‌شود در شرع ملکه تسلیم مهم است نه نفس فعل، این بالعرض پیدا می‌شود نه بالذات و به نظر می‌آید در اخلاق هم باید همین را قائل شد به این معنا که ملکه عدالت، عدالتی که در اخلاق است یعنی کسی که تسلیم او شده است و لو اینکه در افعال مختلف نسبت به خودِ افعال آن ملکه شکل نگرفته باشد و حالا اگر تفاوتی وجود دارد به نظر می‌رسد این تفاوت به همین بیانی است که در اینجا عرض شد.

البته ممکن است ایشان (مرحوم علامه) به‌حسب مراتب قائل به این نظریه شده‌اند که این احتمال دور از ذهن نیست.

پس با توجه به آنچه در این تحلیل عرض شد افعالی که با واسطه حاکم انجام می‌شوند در اصل این افعال به آن فرمان‌برداری از حاکم تعلّق می‌گیرد به این معنا که همان عدالتی که عقل و اخلاق هم می‌گویند در اصل این است که این شخص تسلیم مولای درونی است یا خیر و اگر این تسلیم وجود داشت می‌توان گفت که این ملکه برای او وجود دارد منتهی به دنبال این ملکه تسلیم ممکن است ملکاتی با افعال خاصی مسانخت ویژه‌ای پیدا کنند.

## جمع‌بندی

آنچه در جمع‌بندی اینجا عرض شد این است که در شرع این ملکه تعلّق به آن فرمان مولی می‌گیرد و هیئت فرمان‌پذیری می‌گیرد که این فرمان‌پذیری منعکس و منتقل به افعال می‌شود؛ و لذا این تعدد واجبات نیاز نیست که در هر واجبی همچون نماز حتماً ملکه این فعل واجب خاص وجود داشته باشد بلکه عمده همان ملکه فرمان‌پذیری است لکن در افعالی همچون نماز که به صورت مداوم هرروز انجام می‌شود این ملکه پدید می‌آید اما در تکالیف دیگری که مداوم و مستمر نیست این ملکه فعلی حاصل نشده است اما آن ملکه پایه که همان فرمان‌پذیری باشد وجود دارد که این اصل است و لذا عرض ما در اینجا تفاوت‌های اساسی با مطالب دیگری است که دراین‌باره گفته می‌شود که این تفاوت‌ها در تحلیل می‌باشد به این بیان که:

از نظر ما ملکه تقوی و عدالت در شرع یعنی هیئت نفسانیه «تسلیم امر و نهی مولی شدن» که این‌ها منطبق بر افعال و تروکی می‌شوند که بر اثر این گاهی ملکه یک فعل پدید می‌آید و گاهی نیز چنین ملکه‌ای برای افعال به وجود نمی‌آید به خاطر اینکه آن فعل فقط یک بار در عمر شخص حاصل شده است همچون دفاع و جنگ و یا حج، اما در همین یک بار نیز مطابق امر مولی حرکت کرده است. در حال حاضر او ملکه جنگ و دفاع و حج ندارد و مانند کسی نیست که حجاج شده است مرتّباً حج می‌رود بلکه یک بار حج را بجا آورده است اما دارای ملکه عدالت است چرا که عدالت شرعی به «تسلیم امر مولی شدن» تعلّق می‌گیرد اما افعال این‌چنین نیستند و این مجموعه افعال هم مسانختی ندارد تا گفته شود که ملکه به کلّ دارد چراکه کلی در اینجا وجود ندارد به غیر از نماز که ملکه کلّ برای آن حاصل است.

پس نتیجه تحلیل در اینجا این شد که:

* ملکه گاهی مستقیم به افعال تعلّق می‌گیرد که این می‌شود ملکه.
* و گاهی یک واسطه برای ملکه واقع می‌شود و در آن ملکاتی که در شرع گفته می‌شود این واسطه وجود دارد که در واقع همان «تسلیم امر مولی شدن» می‌باشد، هیئت نفسانیه در این موارد به این واسطه تعلّق گرفته است و این واسطه تقسیم می‌شود به این افعال که گاهی این افعال به دلیل تکرار و ممارست دارای ملکه فعل مستقیم می‌شوند اما غالباً این‌گونه نیست و آنچه ملاک است همان ملکه اصلی می‌باشد و بیش از این در شرع وجود ندارد و نیاز نیست.

سؤال: آیا می‌توان گفت که این ملکه اصلی که همان واسطه می‌باشد خود ملکه ساز باشد؟

جواب: بله، ملکه ساز است اما در افعال جداگانه نیازی نیست که ملکه باشد چرا که برخی از افعال یک بار در عمر شخص برای او حاصل می‌شود و نیازی به ملکه ندارد بلکه همان یک بار سر موعد که می‌شود چون فرمان مولی است اطاعت می‌کند و تمام می‌شود و یک بار هم بیشتر با این فعل یا ترک مواجه نشده است، پس ملکه فعل در اینجا وجود ندارد و این نکته هم وجود دارد که در مباحث اخلاقی نیز اگر کسی پیش رود ممکن است قائل شود که عدالتی که در اخلاق است یعنی همین‌که در اینجا گفته می‌شود یعنی آن شخص تسلیم و تابع عقل سلیم خودش می‌باشد که این عادل به معنای کل می‌باشد و لو اینکه ملکه سخاوتی که شخص جود مستمر داشته باشد مصداق پیدا نمی‌کند و اصلاً این شخص چیزی ندارد که به کسی بدهد اما می‌توان گفت که این عادل به معنای سخی است درحالی‌که این سخاوت برای او مصداق ندارد، چراکه این شخص تسلیم امری است که اگر فرض شود که برای او مصداق پیدا کند حتماً انجام می‌دهد. پس در بحث اخلاق هم می‌توان نظرات متفاوتی داد که این‌ها می‌بایست در همان اخلاق و فلسفه بحث شود.

این بحث و تحلیل کمی عریض و دقیق شد که البته لازم به عرض بود. در اینجا این تحلیل تمام شد و روشن شد که آنکه در تعریف ملکه را اخذ می‌کند مفهوم ملکه این می‌باشد.

# مراتب ملکه: (ادامه بحث گذشته)

در اینجا پس از این تحلیل عریض و دقیق می‌بایست به همان احتمالات و فروضی که در ملکات وجود داشت بازگردیم چراکه همان‌طور که مستحضرید در میانه این احتمالات بحث متوقّف شده و وارد تحلیل ملکه و انواع آن شدیم و لذا مجدداً به ادامه همان بحث باز می‌گردیم.

بحثی که در دو جلسه قبل شروع شد این بود که مراتب این وصف نفسانی تا کجا وجود دارد و کجا این وصف و هیئت نفسانی نبوده و فعل می‌باشد؟

## مرتبه اول: عصمت

مراتبی که در اینجا متصوّر می‌شود به این ترتیب بود که مورد اوّل آن همان‌طور که عرض شد «عصمت» می‌باشد که در عصمت، آن بخشی که مربوط بود به انجام واجبات و ترک محرّمات (در اینجا فعلاً بحث سهو و نسیان مطرح نیست) مرتبه اوّل آن عصمت بود که این ملکه‌ای بود که علّت تامّه است برای صدور فعل واجبات و ترک محرّمات و همراه با یک عنایت خاص می‌باشد که این قسم اوّل از مراتب ملکات بود که مباحثی نیز به صورت اشاره‌وار پیرامون آن وجود داشت که عرض شد؛ که در مرحله اول این ملکه در حدّ علّت تامه بوده و غالب بر موانع می‌باشد و به دلیل عنایت خاصّه‌ای که وجود دارد امکان تخلّف از نظر وقوعی در آن نیست که هشت نکته هم راجع به این قسم مطرح شد.

## مرتبه دوم: تالی تلو عصمت

قسم دوّم و مرتبه پایین‌تر از عصمت از سلسله‌مراتب ملکات، ملکه‌ای است که همان حالت را دارد لکن با این تفاوت که امکان تخلّف از نظر وقوعی برای او وجود دارد، اگرچه هیچ‌گاه مرتکب تخلّف نمی‌شود اما از آنجایی که عنایت خاصّه نیست امکان تخلّف برای او وجود دارد که این را «تالی تلو عصمت» نامیدیم و به‌عنوان‌مثال سلمان و امثال او ممکن است به این حد از عصمت برسند که اصلاً مرتکب گناه نمی‌شوند اما با حضرت زهرا و یا امیرالمؤمنین سلام‌الله علیهما تفاوتش این است که این‌ها به حدّی اوج گرفته‌اند که اصلاً امکان تخلّف در ایشان وجود ندارد اما در امثال سلمان امکان تخلّف وجود دارد و لو اینکه اصلاً تخلّفی واقع نمی‌شود.

تفاوت این دو مرتبه در این است که در مرتبه اوّل (عصمت) عنایت خاصّه‌ای وجود دارد که در واقع آن مرتبه رسیدن به قلّه‌ای است که در آن مرتبه به حدّی به همه چیز اشراف کامل دارد که دیگر اصلاً امکان وقوعی لغزش در او نیست، اما در مرتبه دوّم این عنایت خاصّه و عدم امکان تخلّف نیست اگرچه به صورت مستمر هم تخلّف نمی‌کند.

این دو قسم از مراتب ملکات در واقع مراتب برجسته این صفات می‌باشد.

## مرتبه سوّم: وجود ملکه همراه با لغزش‌های نادر

مرتبه سوّم که در واقع ادامه بحث مراتب از اینجا شروع می‌شود چراکه دو مرتبه ابتدایی قبلاً عرض شده بود، این است که این هیئت نفسانیه‌ای که شخص را به سمت انجام واجبات و ترک محرّمات سوق می‌دهد در حدّ قوی‌ای است که بر موانع شهوانی و غضبی غلبه کرده و افعال واجبات از او صادر شده و محرّمات ترک می‌شود لکن امکان تخلّف دارد و تخلّف هم نادراً برای او واقع می‌شود.

پس قسم سوّم همان‌طور که ملاحظه شد کمی از مرتبه قبل پایین‌تر است و به ندرت پای این شخص می‌لغزد درحالی‌که دارای ملکه است و این ملکه هم ریل اصلی را پیش پای او قرار داده است و انصافاً این شخص هم واجبات را انجام داده و محرّمات را ترک می‌کند اما به‌هرحال موانع هم در وجود او وجود دارد و این موانع نادراً بر این ملکه غالب می‌شود، البته معنای این غلبه موانع این نیست که ملکه وجود ندارد، ملکه وجود دارد اما گاهاً می‌لغزد؛ اما شرط ملکه بودن این است که وقتی این‌چنین شخصی از کار غلط خود بازمی‌گردد ندامتی برای او حاصل می‌شود.

پس همان‌طور که عرض شد در این مرتبه شخص بر روی ریل ملکه قرار گرفته و غالب مستمر در او نیز همین می‌باشد و این ملکه در او کارکرد قوی و برجسته‌ای دارد اما گاهاً ممکن است پیش بیاید که پای او بلغزد و در واقع این لغزش به نحو نادر برای او وجود دارد منتهی اگر این ملکه در شخص وجود داشته باشد نشانه آن این است که پس از لغزش ندَم و پشیمانی برای او پیش می‌آید -که بعداً خواهد آمد که اگر این ندم و پشیمانی و نارضایتی از لغزش خودش برای شخص نباشد در چنین حالتی ملکه فرو می‌ریزد-.

این حالت سوّم است که گفته شد ملکه وجود دارد، امکان تخلّف وجود دارد، وقوع تخلّف نیز نادراً وجود دارد اما همراه نوعی نَدَم بعد از لغزش.

1. . نهج‌البلاغه، حکمت 211. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره طلاق، آیه 2. [↑](#footnote-ref-2)
3. . الميزان فى تفسير القرآن، ج‏6، ص: 206. [↑](#footnote-ref-3)